

جوهرهٔ حیات انسان، روح الهی یا دم و بازدم

اسماعیل افخمی*

احمد رضا دردشتی**

چکیده

موضوع حیات از دیرباز یکی از مهم‌ترین چالش‌های فلسفی بشر به شمار رفته است. مسائل فراوانی دربارهٔ این امر مطرح شده و هر مکتبی بر اساس مبانی خود به تنقیح موضوعی و اثبات احکام آن پرداخته است. به صورت منطقی چپستی حیات، اولین و مهم‌ترین مسأله‌ای است که در این راستا باید دربارهٔ آن اظهار نظر شود. ادیان الهی و فیلسوفان متأله به تجرد حیات و ملحدان و تجربه‌گرایان از هویت مادی آن سخن گفته‌اند. زیست‌شناسی تجربی حیات را همان فعل و انفعال‌های فیزیکی و شیمیایی متابولیسم بدن می‌داند که با توقف این فرایند از بین می‌رود. در مقابل، متألهان از جوهره مجرد، ثابت و ازلی آن دفاع کرده‌اند. در این مقاله با بررسی و نقد نظریهٔ زیست‌شناسی تجربی و تقریر براهین فیلسوفان الهی به اثبات تجرد حیات و تقریر تفکیک ماهیت آن از فرایندهای بدنی مرتبط با حیات پرداخته‌ایم. روش تحقیق این مقاله توصیفی - تحلیلی است.

کلیدواژگان: حیات، روح، نفس، مجرد، مادی، دم، بازدم.

*. سطح سه حوزهٔ علمیهٔ قم در رشته کلام اسلامی؛ asmail14@yahoo.com

** . دانشجوی دکتری قرآن و علوم روانشناختی جامعة المصطفی العالمیه (عج)؛ ahmad.rezaporsesh@gmail.com

مقدمه

از جمله مسائلی که ذهن انسان را به خود مشغول کرده و کاوش‌های فراوانی درباره آن صورت گرفته است، مقوله روح، چیستی، کارکرد و نسبت آن با بدن مادی انسان است. مسئله روح در طول تاریخ حیات انسان، در کنار مسائلی مثل خدا و زندگی پس از مرگ، منشأ بسیاری از کشمکش‌ها و اختلاف دیدگاه‌های علمی و فلسفی بوده است. شاید بتوان گفت که در میان مسائل بنیادین بشر، بحث روح جایگاه بالاتری نسبت به مسائل دیگر داشته است؛ زیرا اثبات بسیاری از مسائل، مانند یکپارچگی شخصیت انسان، تأثیر اعمال بر شخصیت انسان، بقای نفس پس از مرگ بدن و وجود رستاخیز، بر اثبات وجود روح متوقف است. ادیان الهی همواره بر وجود روح و اصالت آن تأکید کرده و راز زندگی ابدی و رستاخیز نیک و بد را به سبب حیات روحانی و معقول آدمی دانسته‌اند. در مقابل، تعدادی از انسان‌ها با دلایل و با انگیزه‌ها و اهداف مختلف از پذیرش این باور سر باز زده و بر انکار روح و در پی آن، انکار زندگی پس از مرگ و معاد پای فشرده‌اند. امروزه شمار معتقدان به وجود روح بیش از منکران آن است؛ اما همچنان مقوله روح، مسئله‌ای زنده و پر قیل و قال باقی مانده است و البته هر دو گروه بر مدعای خویش استدلال و برهان‌هایی ارائه کرده‌اند. با بررسی بحث‌ها و مجادلاتی که در این میان رخ داده است، می‌توان دو نکته اساسی را به عنوان وجوه ضعف استدلال‌های منکران روح برشمرد: اول، اینکه اینان به جای استدلال، بیش‌تر استبعاد کرده‌اند و دوم، خواسته‌اند با استمداد از روش‌های تجربی و حسی، به اثبات روح بپردازند و چون ناکام مانده‌اند، آن را انکار کرده‌اند؛ روح، هر چه هست، از ماده و خواص آن مجرد است؛ هر چند ممکن است حدوث آن طبق نظریه حکمت متعالیه مادی باشد؛ بقای آن مستلزم برهنه بودن و پیراسته بودن از ماده و خصوصیات مادی است.



یکم. چیستی، چرایی و کارکردهای روح

الف) روح در لغت

«روح» در فارسی جان و روان معنا شده و جمع آن «ارواح» دانسته شده است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۲۷).

واژه «روح» از «ریح» مشتق است و ریح در اصل، روح بوده و «واو» آن به علت کسره ما قبل، به «یا» تبدیل شده است. کلماتی که سه حرف اصلی آنها (ر-و-ح) است، دارای معنایی هستند که بر انبساط و گستردگی دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲، ص ۴۵۴). اکثر فرهنگ لغات، ریح را به معنای نسیم هوا دانسته‌اند. از این رو، می‌توان گفت «جریان» قدر مشترک این معانی است؛ زیرا روح، حاصل چیزی است که جریان می‌یابد؛ گاهی جریان مادی و گاهی جریان معنوی (جوهری، ج ۱، ۱۴۱۰ق، ص ۳۷۱-۳۷۶).

ب) روح در اصطلاح

در باب «روح» تعاریف مختلفی از سوی علما و دانشمندان ارائه شده که به‌عنوان نمونه، تعدادی از این تعاریف آورده می‌شود:

درفرنگ فلسفی این‌گونه آمده است: «روح چیزی است که مایه زندگی جان‌هاست و اسم جان است؛ زیرا جان (نفس) بخشی از روح است و مبدأ زندگی عضوی (زندگی اندام‌وار) و انفعالی است» (صلیبا،، ۱۳۶۶، ص ۳۳۷).

جرجانی درباره روح می‌گوید: «روح انسانی، جسمی لطیف و عالم و مدرک از انسان و بر روح حیوانی راکب و از «امر» نازل است و خردها از درک کنه آن ناتوانند و این روح، گاهی مجرد و گاهی بر بدن منطبق است. از روح انسانی گاهی معنای نفس ناطقه اراده می‌شود» (جرجانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۹).

میرداماد درباره روح می‌گوید: «در حقیقت، نفس انسانی جوهری است مجرّد؛ بعد از قطع تعلّق به بدن در عالم مجزّرات خواهد بود و در وقت حشر جسمانی به امر الله تعالی به بدن تعلّق خواهد گرفت» (میرداماد، ۱۳۸۱، ص ۵۶۷).





ابونصر فارابی درباره روح می گوید: «روحي که تو را است، از جواهر عالم امر است، به صورتی متشکل نمی گردد و به خلقتی متخلق نمی شود و به اشارتی متعین نمی گردد و بین سکون و حرکت تردد نمی کند، پس بدین سبب، معدومی را که فوت شده و منتظری را که آینده است، ادراک می کند و در ملکوت شنا می کند، و از عالم جبروت دم بر می آورد» (فارابی، ۱۴۰۵ق، فصل ۳۱، ص ۷۱).

ملاصدرا درباره روح می گوید: «روح جوهری حار و لطیف است که از جوهر تصفیه شده اخلاط اربعه (صفرا، سودا، بلغم و خون) پدید می آید و در لطافت و صفا، شبیه جرم فلکی است که بسیط و از تضاد خالی است که قبل از تکون عناصر متضاد به وجود آمده و مافوق آن هاست» (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ص ۱۹۴).

ملاصدرا در جای دیگر می فرماید: «کمال اول لجسم طبیعی آلی» (صدرالمتألهین، [بی تا]، ج ۸، ص ۱۷). البته این تعریف با توجه به دیدگاه ملاصدرا درباره روح است؛ زیرا ایشان، روح را «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» می داند.

علامه طباطبایی درباره روح می گوید: «روح، امری وجودی است که فی نفسه با بدن نوعی اتحاد دارد و آن، این است که به بدن متعلق است و در عین حال، نوعی استقلال هم از بدن دارد؛ به طوری که هر وقت تعلقش از بدن قطع شد، از آن جدا می شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۱۵۴).

آنچه گفته شد تعدادی از دیدگاه ها در باب روح است و از آن جا که شاید نشود دیدگاه واحدی در مورد حقیقت روح بیان کرد، می توان از سخنانی که در باب روح گفته شده، نتیجه گرفت که روح، امری ماورایی و غیر مادی است؛ یعنی مجرد است و بر عالم ماده اثر می گذارد؛ اما از سنخ ماده نیست؛ زیرا ویژگی ها، خصوصیات و آثار ماده را ندارد و با آن تطبیق نمی کند و همچنین آثار و خصوصیات که در آن هست، در ماده نیست. این ها همه بیان خاصیت و آثار آن حقیقت است. این تعریف، تعریف ذات و کنه نیست، بلکه تعریف به خاصیت، اثر و خواص است.

ج) آیا روح و نفس یکی است؟

با توجه به این که در عبارات علما و دانشمندان دو کلمه «روح» و «نفس» فراوان و گاه با یکدیگر به کار برده می‌شود، این سؤال پیش می‌آید که آیا این دو کلمه مترادف هستند؟ در این زمینه دو قول مطرح است:

۱. بین آن دو تفاوتی نیست و این دو کلمه مترادف هستند؛ همان گونه که شیخ صدوق فرموده است: «اعتقادنا فی النفوس انها الارواح التي بها الحياة»؛ اعتقاد ما این است که نفوس ارواحی هستند که حیات به آن ارواح است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸، ص ۷۸).

ابن ابی الحدید نیز برای اثبات عدم تفاوت بین روح و نفس، به سخنی از حضرت علی (علیه السلام) استناد می‌کند که هنگام دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان فرمودند: «وفاضت بین نحری و صدری نفسک؛ بین گردن و سینه ام جانت از تن خارج شد». مراد امام از «نفس»، نفس‌های آخری است که از محتضر خارج می‌شود و دیگر قدرت ادخال هوا را به بدن را ندارد و مراد از این تعبیر نفس، روح است چون عرب بین آن دو تفاوتی نمی‌بیند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۳، ج ۱۰، ص ۲۶۷).

علامه حسن زاده نیز در بعضی از تعابیرشان، این دو را یکی می‌داند؛ مانند این که می‌فرماید: «انسان مرکب است از دو چیز: یکی همان بدن محسوس مشاهد، که از سنخ عالم مادیات است و دیگری نفس ناطقه که آن را روح هم می‌گویند و از عالم مجزّات است» (نراقی، ۱۳۶۹، ص ۲۲۵).

نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «گوهری که به لفظ من و انا و مانند این‌ها بدان اشارت می‌کنیم، به نام‌های گوناگون خوانده می‌شود، چون نفس، نفس ناطقه، روح، عقل، قوه عاقله که این تعابیر مختلف از یک شیء، بر این امر دلالت دارد که این‌ها شیء واحدی هستند». (حسن زاده آملی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۸).

ملاصدرا نیز در تبیینی در خصوص کیفیت خلق ارواح قبل از ابدان، نشان می‌دهد که حقیقت روح و نفس یک چیز است. وی از خلقت ارواح قبل از ابدان، با عنوان وجود نفس





قبل از بدن یاد می‌کند (صدرالمتهلین، ص ۲۳۲)؛ با این تبیین که مراد از وجود نفس قبل از بدن، وجود نفس در مرتبه علل و مبادی و معدن اصلی خود است. این تبیین نشان می‌دهد که ایشان تلقی وحدت نفس و روح داشته است.

۲. بین نفس و روح تفاوت است؛ البته نه به این معنا که این دو، دارای دو معنای مختلف و حقیقت متباین باشند، بلکه هر دو حاکی از یک حقیقت‌اند. شهید مطهری در این باره می‌فرماید: «مفهوم نفس با مفهوم روح دوتاست؛ ولی درباره انسان، اگر نفس اطلاق شود، همان روح انسان است. فلاسفه کلمه روح و نفس را در دو مفهوم متفاوت به کار می‌برند: وقتی که نفس می‌گویند، بیش‌تر به جنبه‌های تعلقات روح به بدن توجه دارند و لذا وقتی می‌گویند امور نفسانی، یعنی امور شهوانی و امور بدنی، و وقتی که روح می‌گویند، بیشتر به جنبه‌های بی‌نیازی انسان از بدن توجه می‌کنند؛ می‌گویند امور روحی و بیشتر به جنبه‌های مستقلش نظر دارند» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۶۱۸).

برداشت از این سخن شهید مطهری، این که روح و نفس یکی است؛ اما کاربردهای دقیق فلسفی این دو کلمه متفاوت است.

دوم. ادله و براهین اثبات وجود روح

وجود روح، تقریباً مسئله‌ای پذیرفته شده بین همگان است؛ چه افراد دیندار و چه افراد بدون دین؛ به گونه‌ای که در جهان غرب با منکران روح به مخالفت پرداخته و با نظریات آنها به شدت مخالفت کرده‌اند. به عنوان نمونه، دکتر «مایو»، از مشهورترین علمای علم تجربی می‌گوید: علمای تشریح، دقایق و اجزای بدن انسان را شکافته و به جزئیات آن رسیدگی کرده؛ ولی اثری از روح نیافته‌اند و این، خود، دلیل بر این است که روح وجود ندارد و اعتقاد به وجود آن، فقط افسانه‌ای است که از گذشتگان به ما ارث رسیده است!

زمانی که دکتر مایو این نظریه را ارائه کرد؛ علما و دانشمندان زیادی این عقیده را رد کردند؛ از جمله پروفسور «فرانسیس ملر» که به او چنین جواب داد: چه کسی به دکتر مایو



گفته که روح عضوی مادی و دارای خصوصیات ماده است که علمای تشریح آن را در اجزای بدن باید جست‌وجو کنند؟! هرگاه «ندیدن» روح دلیل انکار آن باشد، چرا این را برای انکار عقل، دلیل ندانیم؛ زیرا همان طور که به واسطه تشریح، به دیدن روح موفق نمی‌شویم، عقل را نیز نمی‌توانیم به شکل ماده مستقلی در دماغ مشاهده کنیم. آیا دکتر مایو می‌تواند وجود عواطفی، مانند حب، بغض، شجاعت و ترس را که در قلب مشاهده نمی‌شود، منکر گردد؟ وقتی وجود روح را منکر شدیم، باید هر عضو کوچک و بزرگ بدن «انسان»، ماده معلومی باشد که در این صورت دانشمندان علم شیمی به خوبی می‌توانند «انسان» را خلق کنند؛ ولی قطعی است که هرگز قادر به ایجاد آن، توان نخواهند داشت و این خود، بزرگ‌ترین دلیل بر وجود روح است. علم نمی‌تواند مرکز و شکل روح را تعیین کند؛ ولی ما از دلیل به مدلول پی می‌بریم و از آثار ظاهری آن، مانند نشاط، حرکت و ادراک، وجود روح را تشخیص می‌دهیم (فرامرزی، ۱۳۰۵، خلود روح).

الف) برهان طبیعی

خلاصه این برهان چنین است: در مجموع وجود و هستی و در طول زندگی، آثاری ظاهر می‌شود که به تفسیر آنها قادر نیستیم؛ مگر آن که به وجود نفس و روح باور داشته باشیم. یکی از این آثار «حرکت» است و دیگری «ادراک». مراد از حرکت، حرکت ارادی است. این حرکت ارادی نیز گاهی به مقتضای طبیعت حاصل می‌شود، چون سقوط سنگی از بالا به پایین و گاهی خلاف مقتضای طبیعت است، مثل انسان که بر روی زمین راه می‌رود؛ در حالی که سنگینی جسمش او را به سکون می‌خواند. این حرکت که برخلاف طبیعت است، باید محرک خاصی، علاوه بر عناصر جسم متحرک داشته باشد و آن «نفس» است. اما ادراک، چیزی است که برخی از موجودات از این توان بهره‌مندند و بعضی دارای این توانایی نیستند. در اینجا موجود درک کننده، باید قوه‌ای در باطن خود داشته باشد که موجود غیر درک کننده، فاقد آن است و این قوه درک کننده، همان «نفس» است (ابن سینا، ۲۰۰۷م، ص ۱۵۰)؛ چون اگر قرار باشد ادراک به جسم باشد، باید تمام اجسام و موجودات دارای این قوه باشند؛ در حالی که این گونه نیست.



ب) برهان هوای طلق

خلاصه این برهان این گونه است که فرض کنید، شما (که موجود هستید) به تدریج آفریده نشده‌اید تا از غیر خود آگاهی داشته باشید؛ بلکه دفعتاً آفریده شده و فرض کنید که در هوای طلق^[۱] باشید تا بدن، گرمی و سردی را احساس نکند و چشم‌ها بسته و اعضا و جوارح با همدیگر تماس نداشته باشند تا بر اثر برخورد و لمس، آگاهی حاصل شود و فرض کنید این انسان در هوا معلق است. اگر انسان خود را در چنین حالتی فرض کند، ذات خودش را می‌یابد که از همه چیز (اعضاء جوارح، هوا، زمین و از غیر خودش) بی‌خبر است؛ ولی از وجود خودش بی‌خبر نیست و خودش را درک می‌کند. همین امر دلالت دارد که نفس غیر از بدن است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۸۰).

ج) «من» و ثبات شخصیت انسانی

جای هیچ شک نیست که ما، در خود معنا و حقیقتی می‌یابیم و مشاهده می‌کنیم که از آن معنا و حقیقت به «من» تعبیر می‌شود. نیز جای هیچ شک و تردید نیست که تمامی انسان‌ها در این درک مساوی هستند و حتی یک لحظه از لحظات زندگی، تا زمانی که شعور انسان‌ها کار می‌کند، از آن غافل نیستند. در حقیقت هرکس از خودش که درمی‌یابد که «من»، «من» هستم و هرگز نشده که «خودش» را از یاد ببرد. حال، این «من» در کجای بدن ما نشسته و خود را از همه پنهان کرده است؟ قطعاً در هیچ‌یک از اعضای بدن ما نیست. کسی که یک عمر می‌گوید: «من» در داخل سر ما نیست، در سینه ما و در دست ما و خلاصه در هیچ‌یک از اعضای محسوس و دیده ما نیست؛ در واقع وجود این «من» از راه استدلال اثبات می‌گردد؛ چون در حس لامسه و شامه و غیره پنهان نشده و در اعضای باطنی ما هم که وجود آنها را از راه تجربه و حس اثبات کرده‌ایم، نیست. به دلیل اینکه بارها شده و می‌شود که «من» از اینکه دارای بدنی و یا دارای حواس ظاهری یا باطنی هستم، به کلی غافل می‌شوم؛ و لیکن یک لحظه هم نشده که از هستی خودم

غافل شوم و دائماً «من»، نزد من حاضر است. پس معلوم می‌شود این «من» غیر از بدن و غیر از اجزای بدن است و نیز اگر «من» عبارت باشد از بدن من و یا عضوی از اعضای آن و یا خاصیتی از خواص موجود در آن؛ با حفظ این معنا که بدن و اعضا و آثارش همه و همه مادی است (و یکی از احکام ماده این است که به تدریج تغییر می‌پذیرد و حکم دیگرش این است که قابل قسمت و تجزیه است) باید «من» نیز، دگرگونی بپذیرد و هم قابل انقسام باشد؛ در حالی که نه قابل قسمت است و نه قابل دگرگونی؛ به دلیل اینکه هر کس به این مشاهده (که آنی و لحظه‌ای از آن غافل نیست) مراجعه کند، و سپس همین مشاهده را که سال‌ها قبل، یعنی از روزی که دست چپ و راست خود را شناخت و خود را از دیگران تمیز می‌داد، به یاد بیاورد، می‌بیند که «من» امروز، با «من» آن روز یکی است و کمترین دگرگونی یا تعددی به خود نگرفته است؛ ولی بدنش و هم اجزای بدنش و هم خواصی که در بدنش موجود بوده، از هر جهت دگرگون شده است: هم از جهت ماده و هم از جهت صورت و شکل و هم از جهت سایر احوال و آثار. پس معلوم می‌شود «من» غیر از «بدن من» است و آن، همان «روح» است و این «من» نه همه آن بدن مادی است و نه جزئی از اجزای آن، و نه خاصیتی از خواص آن و نه خواصی که برای ما محسوس است و نه خواصی که با استدلال به وجودش پی برده‌ایم و نه خواصی که برای ما هنوز درک نشده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۶۵).

د) استدلالی دیگر بر اثبات وجود روح

ملاصدرا در استدلالی بر اثبات وجود روح می‌فرماید: ما اجسامی را مشاهده می‌کنیم که از آنها آثار مختلف صادر می‌شود و این آثار بر روش و شیوه‌ای واحد نیست؛ مانند حرکت، تغذیه، رشد و نمو و تولید مثل. مبداء و منشأ این آثار یا «ماده» است، یا «صورت جسمیه» یا «طبیعت عنصری» و یا امر دیگری غیر از ماده و صورت.





• «ماده» نمی‌تواند منشأ اثر باشد؛ زیرا ماده قابلیت محض است و فعل و اثر ندارد و در تمام اجسام مشترک است و اگر می‌خواست منشأ اثر باشد، باید دارای اثری واحد باشد، نه آثار متعدد.

• «صورت جسمیه» نیز مبداء و منشأ اثر نیست؛ زیرا صورت جسمیه بین تمام اجسام مشترک است و اگر می‌خواست مبداء اثر باشد، باید این اثر در تمام اجسام مشترک باشد؛ در حالی که این اثر متفاوت است.

• «طبیعت عنصری و معدنی» نمی‌تواند مبدأ این آثار باشد؛ زیرا طبیعت عنصری هم بین تمام اجسام مشترک است و اگر طبیعت عنصری مبداء اثر باشد، باید دارای آثار مشترک در تمام اجسام باشد؛ در حالی که آثار متفاوت است. پس باید منشأ این آثار، امری غیر از ماده و صورت جسمیه و طبیعت عنصری باشد که به آن «نفس» می‌گویند (صدرالمتألهین، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۹).

هـ) ادله وجود روح از دیدگاه علوم جدید

امروزه علوم جدید بر اثبات وجود و شناخت روح به انسان‌ها کمک شایانی می‌کنند و علومی نیز در ارتباط با ارواح به وجود آمده و در سال‌های اخیر در بسیاری از کشورها جلسات متعددی با حضور شخصیت‌های علمی و روان‌شناسی در مقوله ارواح تشکیل شده و آزمایش‌های بسیاری در این زمینه صورت گرفته و این‌گونه نتیجه گرفته شده که وجود روح امری ثابت است و ارتباط با ارواح واقعی است مورد تأیید علمای این دانش. از جمله این افراد «لئون دنی»، روح‌شناس معروف فرانسوی است که می‌گوید: فیزیولوژی به ما می‌آموزد که تمام اعضا و دستگاه‌های مختلف بدن، تحت تأثیر دو جریان مهم حیاتی، یعنی جذب مواد از خارج و تبدیل آن به انرژی، طی چند سال به کلی تجدید و تعویض می‌شود و نوعی تغییر و تحول مستمر و دائمی در اجزای بدن روی می‌دهد؛ و این تغییر و تحول، به تمام بافت‌های بدن مربوط می‌گردد؛ از بافت‌های حساس مغز گرفته تا قسمت‌های سخت استخوانی، و در طول عمر، این سلول‌ها به دفعات از بین رفته و دوباره شکل می‌گیرند. با وجود این تغییر و تحولات که در بدن مادی ما روی می‌دهد، ما احساس می‌کنیم همان شخصی هستیم که بودیم و فکر و اندیشه و قوه حافظه و



خاطرات گذشته ما، در جسم فعلی مان که در آن پدیده‌ها نقشی نداشته، ثابت و پایدار است. از این مقدمات، این مطلب به دست می‌آید که در وجود ما، غیر از مواد متغیر، حقیقت ثابت دیگری است که آن حقیقت ثابت «روح» است که هرگز دچار تغییر نمی‌شود و آن حقیقت ثابت است که شخصیت و معلومات ما را حفظ کرده و هر وقت اراده کند، خاطرات گذشته را به یاد می‌آورد (حقانی، ۱۳۷۹، شماره ۴). برخی از این علوم و مؤلفه‌هایی که وجود روح را ثابت می‌کنند در ذیل مورد اشاره قرار می‌گیرند:

۱. از جمله این علوم که کمک فراوانی به اثبات روح می‌کند، «علم اسپیریتمسم»^[۲] است که از طریق تجربه و آزمایش، باب ارتباط و مکالمه با ارواح را گشوده است. این علم در باب ارتباط با ارواح افرادی است که از این دنیا رفته‌اند، وجود و بقای روح را به اثبات رسانده است. در این علم، به وسیله فنونی که به آن دست یافته‌اند، ارواح را تحت شرایطی احضار و با آن‌ها مکالمه می‌کنند؛ به طوری که ارواح خیلی روشن و آشکار در برابرشان ظاهر می‌شوند؛ و حتی می‌توان با دلایل کامل اثبات کرد که این، روح فلان شخص است (قضایی، ۱۳۸۹، ص ۹۶).

پیروان این علم معتقدند که فاصله بین مردگان و زندگان خیلی عمیق و دور نیست؛ زیرا مرگ، در واقع انتقال از حالت مادی به حالت مادی دیگر، منتهی در مرتبه‌ای لطیف‌تر و رقیق‌تر است که قوانین ماده و فعل و انفعالات حاکم بر بدن عنصری در آن راه ندارد و همچنین می‌توان پس از مرگ و خروج روح، با آن ارتباط برقرار کرد (همان، ص ۹۷).

لئون دنی در مورد این علم می‌گوید: «علم اسپیریتمسم» که در اواسط قرن نوزدهم به وجود آمده، دانشی است علمی تجربی و فلسفی و اخلاقی که مدار عالم زندگی را بر اساس خرد و بررسی علت و معلول دانسته و این اصول را تجزیه و تحلیل می‌کند. ما را به اسرار زندگی فضایی و حیات واپسین آشنا می‌سازد، وضع و حالت انسان در جهان هستی و طبیعت دوگانه جسمانی و روحانی آن را مشخص می‌سازد و با ادله محکم و با آزمایش‌های علمی، بقا و حیات روح را به اثبات می‌رساند و به ما این امکان را می‌دهد تا با ارواح که آنها را به غلط مرده می‌پنداریم، ارتباط برقرار کنیم (همان، ص ۱۴۱).



علم «هیپنوتیسم»^[۳]، از علوم دیگری است که درباره خواب مغناطیسی یا خواب مصنوعی بحث می‌کند. در خواب مغناطیسی، حواس پنجگانه حساس‌تر شده و در درجات عمیق‌تر آن، حالت، روشن‌بینی به دست می‌آید و دری از عالم مجهول به روی او باز می‌شود و چیزهایی را که از حوزه ادراک حواس پنجگانه خارج است، درک می‌کند. در واقع در این نوع خواب، روح شخص را از بدنش خارج می‌کنند و خواب‌کننده باید روحش فوق‌العاده قوی باشد تا بتواند بر خواب شونده نفوذ داشته باشد و بتواند روح او را در اختیار خود بگیرد (همان، ص ۲۲۰).

۳. یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که می‌تواند در شناخت روح کمک فراوانی بکند، «رؤیا» و «خواب» است. علمای روحی اعتقاد دارند که روح انسان در خواب، موقتاً از این بدن مادی جدا می‌شود و خود به خود صفات ذاتی و نور خود را بروز می‌دهد و لذا ممکن است در خواب، به صورت رؤیای صادقه، حقایقی بر او الهام شود که در بیداری از درک آن عاجز است. علت این امر، آن است که روح در بیداری اسیر بدن است و نمی‌تواند آزادانه به پرواز درآید. همچنین روح می‌تواند در عالم خواب، با ارواح از دنیا رفته‌گان و با ارواح زندگان ارتباط برقرار سازد و هر گونه اطلاعاتی را کسب کند بر اثر این ارتباطات می‌تواند از گذشته و آینده آگاهی یابد و حتی از این طریق حقایقی بر او آشکار گردد (زمردیان، ۱۳۸۶، ص ۱۹۴).

۴. از دیگر دلایل علمی و تجربی برای اثبات وجود روح، «خلع روح» از بدن است که به آن «برون فکنی روح» می‌گویند و گاهی از آن به «پرواز روح» و یا «سفر روحی» تعبیر می‌شود. این علم، ثابت می‌کند که انسان علاوه بر بدن مادی فیزیکی، دارای بدن مثالی یا بدن اثیری است که روح، هنگام جدایی از جسم، در آن قرار می‌گیرد. روح هرگز بدون بدن نیست و این بدن، ساخته خود روح است. روح در هر مرتبه و عالمی بدن مناسب خود را دارد؛ زیرا محال است روح بدون بدن باشد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱، ص ۴۸۹).

در برون فکنی روحی، شخص می‌تواند با اراده و یا بدون اراده (که به وسیله عوامل دیگر، مانند بیهوشی و خواب مغناطیسی صورت می‌گیرد و شخص به طور غالب از جدایی روح از بدنش آگاهی ندارد و بعد از آن ممکن است متوجه شود)؛ به وسیله دخالت یا عدم دخالت عواملی روح خود و یا دیگران را از جسم فیزیکی خارج کند.



برون فکنی روح، در علوم روحی جدید مورد تأیید قرار گرفته و به واسطه این علم، نظریه مادی بودن انسان و انحصار درک او به حواس پنجگانه مادی، خاتمه داده شده است. دانشمندان درباره این علم تحقیقات فراوانی صورت داده‌اند؛ از جمله پروفیسور «ژوزف بانکس راین»، رئیس قسمت ماورای دانشگاه دیوک آمریکا، هنگام اعلام نتایج آزمایش‌های خود درباره ظواهر خروج از جسد مادی می‌گوید: «ده‌ها هزار نفر انسان در اطراف جهان هستند که با چشم خود، جسم‌های مادی خود را بر روی زمین دیده‌اند و خودشان یا راه می‌روند و یا در فضا معلق هستند و این، همان مسئله‌ای است که به نام آزمایش خروج از جسد نامیده می‌شود و در اصطلاح علمی، حروف اختصاری آن (O.B.E) می‌باشد (عیید، ۱۳۸۲، ص ۴۳۰ - ۴۳۱).

بعد از اینکه وجود روح به واسطه ادله عقلی و علمی و تجربی ثابت شد، باید در جواب شبهه و یا سؤال گفت: اینکه جوهر حیات انسانی را دم و بازدم بدانیم، سخن نادرستی است. چه بسا نفس کشیدن وجود دارد؛ ولی حیات مادی وجود ندارد؛ مانند شخصی که دچار مرگ مغزی شده است. گاهی نیز مشاهده می‌شود افرادی که ظاهراً مرده‌اند و بر اساس معاینات پزشکی جواز دفن آنها صادر شده است، مجدداً زنده می‌شوند و تا مدت‌ها به حیات خود ادامه می‌دهند؛ در صورتی که از لحاظ علم فیزیولوژی اگر ۵ دقیقه اکسیژن به مغز نرسد، فرد دچار مرگ می‌شود؛ ولی در این موارد مشاهده می‌شود که این قانون صدق نمی‌کند و فرد پس از ساعت‌ها مرگ کلینیکی دوباره زنده شده است. همچنین افرادی در این جهان وجود دارند که با استفاده از نیرو و قدرت روحی خود، چندین شبانه روز داخل گور، یا در محفظه در بسته‌ای که تنها گنجایش جسم آنها را دارد، توانسته‌اند بدون هوا و غذا زنده بمانند و هنگام خارج کردن این افراد از گور و یا از محفظه، مشاهده می‌شود جسم آنها سالم و هیچ‌گونه تغییری در آن به وجود نیامده است در حالی که در این مدت، هیچ‌گونه هوایی نبوده که تنفس کنند و یا غذایی نبوده است که از آن تغذیه کنند. این اشخاص برای مدت معینی روح را از جسد خود جدا می‌سازند و در این زمان، جسم آنها در نوعی خواب است و بعد از مدتی که خود آنها معین می‌کنند، به جسم خود بر می‌گردند.



نتیجه‌گیری

وجود روح، چه به واسطه ادله عقلی و چه به واسطه علوم تجربی جدید ثابت شده است. حیات مادی انسان به وجود روح است. روح در مقابل جسم است؛ یعنی حرکت و حیات باید دو عامل داشته باشد: یکی جسم و دیگری هم روح. همین که روح رفت؛ جسم هم از بین می‌رود. زنده بودن و حیات دنیایی شخص، به وجود روح بستگی دارد؛ تا زمانی که روح در جسم و بدن انسان هست، حیات مادی وجود دارد؛ هر چند تعدادی از اعضای بدن شخص قطع شده باشد.

از سوی دیگر بسیاری از علوم و تجربیات افراد (علاوه بر دیدگاه دانشمندان، حکما و فلاسفه‌ای مثل ملاصدرا، علامه طباطبائی و علامه حسن‌زاده آملی) به این نکته اشاره دارد که حقیقت روح مقوله و موجودیتی غیر از جسم دارد.

حکما و فلاسفه از «من» ثابتی که انسان در وجود خود و در ادوار مختلف زندگی می‌یابد (به‌رغم تغییر کلی جسم و سلول‌های جسمانی) به وجود موجودیتی ثابت پی برده و وجود روح را از این زاویه ثابت کرده‌اند؛ یافته‌های علمی مانند علم اسپیریتم و هیپنوتیزم و نیز برون فکنی روح و رؤیا همگی دال بر این نکته‌اند که کالبد و فیزیک بدن، یکی از ابعاد وجودی انسان است؛ روح نیز بعد دیگری از وجود و هویت انسان است که قوه درک و احساس و حرکت و فرماندهی به این مقوله مربوط می‌شود.

در مجموع، اعتقاد به عدم روح با این همه دلایل فلسفی و حتی علوم تجربی و یافته‌های علمی، امری بدیهی است و لذا در جهان غرب نیز که خاستگاه انکار روح بوده، از طریق علمی به مخالفان وجود روح، جواب مکفی داده شده است.

پی‌نوشت‌ها

[۱] «هوای طلق»، یعنی هوای که نه سرد است و نه گرم و مقدار حرارت آن، با حرارت بدن برابر است.

[2] Spiritisme.

[3] Hypnotism.

فهرست منابع

۱. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۸۳.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، *اشارات و تنبیهاات ابن سینا*، قم: دارالبلاغه، ۱۳۷۵.
۳. _____، *رساله احوال نفس*، پاریس: داربیلینون، ۲۰۰۷ م.
۴. ابن فارس، احمد بن زکریا، *معجم مقانیس اللغة*، تدوین: محمد هارون عبدالسلام، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.
۵. جرجانی، میرسید شریف، *التعریفات*، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۴۱۲ ق.
۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، تدوین: احمد عبدالغفور، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ ق.
۷. چاندرا چارترجی، ساتیش و موهانداتا، دریندا، *معرفی مکتب های فلسفی هند*، ترجمه فرناز ناظرزاده کرمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
۸. حسن زاده آملی، حسن، *دروس معرفت النفس*، [بی جا]: الف لام میم، ۱۳۸۱.
۹. حقانی زنجانی، حسین، *اثبات روح و تاریخچه عقیده به آن از دیدگاه عقل و فلسفه*، درسهایی از مکتب اسلام، شماره ۴، ۱۳۷۹.
۱۰. میرداماد محمدباقر، *مصنفات میرداماد*، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، زیر نظر محمدمعین و علی اکبر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۲. رهبرزاده، حسن، *کلیات علوم روحی*، تهران: پارسا، ۱۳۸۱.
۱۳. زمردیان، احمد، *حقیقت روح: دانشی اندک از علم الارواح*، چاپ یازدهم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.





۱۴. صدرالمتهلین، محمدبن ابراهیم، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، چاپ دوم، تصحیح و تعلیق: سیدجلال الدین آشتیانی، مشهد: مرکز الجامعی للنشر، ۱۳۶۰.
۱۵. _____، *الحکمه المتعالیه فی اسفار عقلیه الاربعه*، بیروت: دارالاحیاء تراث العربی، [بی تا].
۱۶. صلیبا، جمیل، صانعی دره بیدی، منوچهر، *فرهنگ فلسفی*، تهران: حکمت، ۱۳۶۶.
۱۷. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم: اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۱۸. عبید، رئوف، *انسان روح است نه جسد*، چاپ چهاردهم، ترجمه کاظم خلخالی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
۱۹. فارابی، ابونصر، چاپ دوم، *فصوص الحکم*، قم: بیدار، ۱۴۰۵ق.
۲۰. فرامرزی، احمد، *خلود روح: عقیده عده ای از علمای آمریکا*، ارمغان، شماره ۵، ۱۳۰۵.
۲۱. قضایی، محمد، *اثبات وجود روح*، تهران: عطایی، ۱۳۸۹.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، چاپ دوم، بیروت: دارالاحیاء تراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۳. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار شهید مطهری*، چاپ یازدهم، تهران: صدرا، ۱۳۸۶.
۲۴. نراقی، ملامهدی، *انیس الموحدین*، چاپ دوم، تهران: الزهراء، ۱۳۶۹.